

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اشکال هشتم را بیشتر تعمیق کنیم. اشکال هشتم از ناحیه حکم مذی، وذی و ودی بود که
این‌ها پاک هستند اگر آن تعلیل در این روایت تمام باشد و مطلبی که در این روایت هست
تمام باشد که لبن جاریه چون یخرج من المئانه متنجس است و بولش هم چون فرآورده
آن لبن هست این هم متنجس است، اگر این مطلب درست باشد خب با حکم وذی و مذی
و ودی سازگار نیست. این مطلب را به پنج نوع و پنج جور می‌شود تبیین کرد، بیان کرد.

اول این است که اگر ... بیان اول: این است که اگر حکم مذی و وذی و ودی من
المسلمات الفقیه و القطعیات است که این‌ها پاک هستند. اگر این چنینی است بنابراین
چون ملازمه بین این دو تا است، چون من واحد هستند. اگر این‌ها نجس هستند، یعنی
لبن جاریه و بول جاریه اگر نجس است باید آن‌ها هم نجس باشند. اگر آن‌ها پاک هستند
باید این‌ها هم پاک باشند. این دو تا من وادی واحد هستند فرقی بین‌شان نیست. و چون
قطعی است برای ما که ودی، وذی، مذی پاک است پس بنابراین مقطوع است که لبن
جاریه هم پاک است. و بول هم باید پاک باشد. و اگر این‌ها نجس است آن مسلم است
این هم مسلم است. وقتی که این طور شد پس این روایت نمی‌تواند مشمول ادله حجیت
باشد که از باب طریقت دارد امارات را حجت می‌کند. این خلاف واقع است، طریق به
واقع نیست. این یک نوع بیان.

س: ...

ج: گفتیم من واحد است. هر دو ملاقات کردند با جای متنجس. هر دو ملاقات کردند با
عین نجس. اگر توی مئانه بول بوده با عین نجس ملاقات کرده. اگر نبوده با جایش ملاقات
کرده. وذی و مذی و ودی هم آقای خوبی می‌فرماید آن‌ها هم از مئانه هستند. این‌ها هم از
مئانه خارج می‌شوند. بنابراین آن‌ها هم چون از مئانه خارج می‌شوند بنابراین اگر مئانه بول
توی آن هست این‌ها هم با آن ملاقات کردند. اگر نیست با جایش ملاقات کردند. پس
بنابراین این دو تا وزانش واحد است، یک جا، از یک جا دارند می‌آیند بیرون؛ از مئانه بیرون
می‌آیند. حالا بگویید این فرمایش آقای خوبی است که تصریح فرموده به حسب فقه
الشیعه که جای آن‌ها مئانه است. اگر جایش هم مئانه نباشد بالاخره مجرای بول است.
حالا توی این مجرا یا بول است یا بول نیست. اگر هست باز ملاقات با بول کرده اگر
نیست با جایش ملاقات کردند. بنابراین وزان این دو تا وزان واحد است. اگر بنا است این
حالت، این زمینه، این مطلب نجاست را اقتضاء می‌کند در هر دو جا باید اقتضاء کند. اگر
نمی‌کند در هر دو جا باید نکند. آن وقت از آن طرف چون می‌دانیم اگر مفروض این است
که می‌دانیم فقیهاً و بالضرورة که آن ثلاثه پاک هستند، ودی و مذی و ... پس این هم باید
پاک باشد. خب اگر مفروض این است که آن‌ها قطعاً پاک است پس این‌ها هم باید قطعاً

پاک باشد و وقتی قطعاً باید پاک باشد این روایت که دلالت بر نجاستش می‌کند می‌شود خلاف لانعلمه. بنابراین طریقت به واقع ندارد، معلوم است که راوی اشتباه کرده یا اشتباهی رخ داده پس مشمول ادله حجیت نمی‌شود. این یک بیان.

بیان دوم این است که به عنوان

س: حاج آقا بخشید مجرای‌شان یکی نیست.

ج: آقای خوبی فرموده که این‌ها هر دو، همه این سه تا از مثانه هستند. دیگه حالا و الله العالم من تخصصی در این باب ندارم و بالاخره عرض کردم یا از مثانه است که ایشان می‌فرماید یا لااقل معلوم است که از مجرای بول دارد می‌آید بیرون دیگه از جای دیگه که نمی‌آید، از بینی که نمی‌آید، از چشم که نمی‌آید، از آن جا می‌آید. آن جا هم یا توی این مجرا بول هست یا جای بول است. همان جور که مثانه یا بول توی آن هست یا جای بول است.

س: ...

ج: چه خصوصیتی دارد. احد الامرین است دیگه. اگر منجس است همین است. شما توی تعبد هم ... بابا مستدل این را دارد می‌گوید. مستدل که این جوری دارد استدلال می‌کند براساس مفروض مستدل دارد اشکال می‌شود. که آن این جوری استفاده کرده بود که این روایت دارد می‌گوید از مثانه است پس بنابراین یا ملاقات با بول کرده، یا ملاقات با جای بول کرده پس متنجس شده. پس بنابراین باید آن را بشوری، آن وقت بنابراین استفاده می‌کند که پس بواطن محضه متنجس می‌شود، نجاسات در آن جا منجس است پس غیر محضه هم همان جور است. مستدل این را دارد می‌گوید.

بیان دوم این است که به شکل دلیل نقضی استفاده می‌کنیم. می‌گوید آقا اگر این‌ها نجس است باید آن هم نجس باشد. توی دلیل نقضی به لَمْ مطلب و زیر و بم مطلب نمی‌پردازند؛ علم اجمالی است. این دو تا که یکی هستند اگر آن این جوری است این هم باید همین جور باشد. به نحو دلیل نقضی. چون حکم این ثلاثه و ذی و مذی و ودی مسلّم است و مسلّم است که وضعیش از نظر جا و محل عبور و این‌ها عین آن هست. گفته می‌شود بابا اگر این‌ها نجس است باید آن‌ها هم نجس باشد. این نقض است. با نقض فقط که اشکال نقضی این است که حل مسأله را نمی‌کند، به لَمْ و لومش نمی‌پردازد. ولی می‌گوید نمی‌شود با توجه به این نقض ملتزم به این حرف شد.

س: فرقی با اولی چی شد؟

ج: آن جا علم به خلاف داریم. چون علم به خلاف داریم پس این روایت ذو الطریق ندارد. آن می‌گوید نجس است دیگه. ما علم داریم که نجس نیست. به خاطر مسلمیت آن. این نمی‌گوید من می‌دانم، می‌گوید نقض است، اگر آن جا می‌خواهی بگویی این جا هم هست، این جا چه کار می‌کنی. خصوصیت دلیل نقضی همین است که شخص را گیر می‌اندازد. می‌گوید آن جا اگر این جور است این جا هم باید همین جور باشد. من نمی‌دانم چرا با هم فرق کرده، لَمْ و لوم آن را نمی‌فهم ولی این را می‌فهم که این دو تا باید حکم‌شان یکی باشد.

س: ...

ج: نه نه ببینید در آن جا می‌گوید این طرف مسلّم است برای من پس آن خلاف واقع است یعنی این که وّی و مّی و این‌ها پاک است قطعی است برای ما، این از قطعیات و مسلّمات فقه است. و آن هم چون مثل این هست پس آن هم باید حتماً پاک باشد. پس این روایت مخالف واقع می‌شود این را مسلّم را گرفته. دلیل نقضی این است که من نه می‌گویم این واقع است، نه می‌گویم آن واقع است. ولی مثل هم هستند. اگر آن نجس است باید بگوی این هم نجس است. اگر می‌گوی این پاک است باید بگوی آن هم پاک است. من نمی‌دانم واقعاً کدام است.

س: ...

ج: بله.

س: آن هم همین می‌شود دیگه.

ج: نه. نقض به تلازم.... آن تلازم موجب علم می‌شد، علم به این که چی؟ آن جا مفروض‌مان این بود که ما علم داریم به حضرت عباس این سه تا پاک است در شرع، حالا که علم داریم چون ملازمه است پس علم پیدا می‌کنیم آن هم پاک است. حالا که آن پاک شد پس روایتی که می‌گوید نجس است ذو الطریق ندارد، طریقی است که موافق واقع نیست، معنا ندارد حجیت آن. این جا این نمی‌گوید من یقین دارم این است. اما می‌گوید اگر آن پاک است باید این هم پاک باشد. اگر این پاک نیست آن هم باید پاک نباشد. این‌ها حکم‌هایشان با هم فرق دارد. حالا واقع کدام است، ممکن است حرف آن درست باشد، مّی و وّی هم باید بگویم نجس است. این کار ندارد به این که کدام مسلّم است. نقض می‌کند می‌گوید این دو تا مثل هم هستند یا شما باید دست از نجاست آن‌ها برداری و مثل وّی و بگوی پاک است یا دست از طهارت وّی و مّی و این‌ها برداری بگوی مثل آن است. این دلیل نقضی است. هیچ کدام را مسلّم نمی‌گیرد که در دلیل نقضی این جوری است.

س: استاد این سه عنوانی که فرمودید شاید نگویند پاک باشد یک معامله پاک با آن می‌کنند.

ج: نه می‌گوید پاک است. این که مسلّم است فتوا این است که پاک است.

و اما سوم:

بیان سوم. بیان سوم این است که می‌گوییم این روایات وارده در وّی و مّی و وّی این‌ها یکی دو تا نیستند. این‌ها معلوم بالاجمال هست صدورشان، تواتر اجمالی دارد. پس بنابراین آن‌ها می‌شود معلوم بالاجمال ما. این روایت با توجه به بیانات سابقه، بیان اول می‌شود مخالف سنت قطعیه یعنی معارض است با روایات وارده در وّی و مّی و وّی چون به بیانی که گفتیم. پس معارض با آن‌ها می‌شود و چون آن قطعی الصدور است ولو بالتواتر الاجمالی این روایت مورد بحث ما می‌شود چی؟ می‌شود مخالف سنت قطعیه. وقتی شد مخالف سنت قطعیه یکی از شرایط حجیت خبر واحد این است که مخالف سنت قطعیه نباشد؛ این هم یک بیان. بیان سوم.

بیان چهارم این است که می‌گوییم نه آقا این‌ها معارضه می‌کنند؛ نه آن‌ها قطعی است نه این. آن‌ها هم یک چند هستند ما علم اجمالی پیدا نمی‌کنیم به صدورشان. این طرف یک

خبر داریم، آن طرف هم چند تا خبر داریم. این‌ها هیچ کدام قطعی نیستند ولی تعارض که دارند. چون این دو تا حکم با هم جمع نمی‌شود. حالا که تعارض دارند ترجیح با روایات و ذی و مذی و این‌ها است. چون این موافق عامه است که می‌گوید لبن جاریه نجس است، یا می‌گوید چه. آن روایات این مخالف عامه است. و یا به خاطر کثرتش یا به خاطر جهات دیگری که در آن وجود دارد آن روایات وارده در آن ثلاثه مقدم می‌شوند بعد التعارض وقتی آن‌ها مقدم شدند این از دایره حجت بالتعارض خارج می‌شود.

بیان پنجم این است که هیچ کدام از این حرف‌ها را ... نه سنت قطعی می‌شود، نه مقدم می‌شود. فوق فوقش چی می‌شود؟ تعارض می‌شود، تساقط می‌شود هر دو می‌روند کنار پس نمی‌شود استدلال کرد.

بنابراین اشکال هشتم که از ناحیه و ذی و مذی و و ذی بود این به پنج بیان قابل طرح است که حالا در کلام آقای خویی قدس سره یکی از این‌ها مطرح شده ولی این قابل به این پنج بیان هست. خب الجواب هم الجوابی که دیگه دیروز عرض کردیم.

اشکال نهم:

اشکال نهم در این جا این است که اصل دلالت این روایت بر تنجس لبن جاریه به خاطر خروج از مثانه این محل اشکال است، معلوم نیست روایت بر این دلالت بکند. بله روایت دلالت می‌کند بر این که لبن جاریه متنجس است... نه متنجس است بلکه نجس است و بول جاریه هم دلالت می‌کند بر این که نجس است، چون فرموده بشور، باید آب بکشی. اما علتش چیه؟ علتش خروج از آن جا است و به خاطر خروج از آن جا یک نجاست عرضیه پیدا کرده و متنجس شده این را می‌خواهد روایت بگوید یا می‌خواهد بفرماید این نجاست عینیه دارد، نه متنجس است نجس است. بول نگفتند که متنجس است، بول نجس است، از اعیان نجسه است. مثل لباس نیست، مثل دست نیست که به بول می‌خورد دست می‌شود متنجس. اما بول نجس است، کلب نجس است، دم نجس است نه متنجس. این روایت دارد فلسفه اعتبار نجاست عینیه و لبن جاریه را بیان می‌کند نمی‌خواهد بگوید چون به آن جا خورده شده متنجس تا شما بیایید بگویید پس باطن معلوم می‌شود نجس او منجس است. دارد فلسفه‌اش را بیان می‌کند که چرا شارع و چرا خدای متعال این دو تا را نجس اعلام کرده. می‌فرماید چون از آن جا است، فرآورده آن جا است.

حدیث شریف این جوری است: «لَبَنُ الْجَارِيَةِ وَ بَوْلُهَا يُغَسَّلُ مِنْهُ التَّوْبُ قَبْلَ أَنْ تَطْعَمَ» از آن‌ها ثوب باید شسته بشود، آب کشیده بشود یعنی این دو تا نجس هستند. «لِأَنَّ لَبَنَهَا يَخْرُجُ مِنْ مَنَائَةِ أُمِّهَا» چرا این‌ها نجس هستند؟ چون این لبن از مثانه... این که مثانه... دو جور می‌شود این را معنا کرد چون از آن جا خارج می‌شوند پس ملاقات با نجس کردند و متنجس شدند این یک معنا که مستدل می‌خواهد از آن این جور معنا کند و استدلال کند. یک معنا هم این است که نه آقا چون از آن جا هستند این حکمتی پیدا شده برای این که شارع یک اعتبار نجاست در این کند نه در آن. آن شاید یک مانعی جلویست هست چون به درون چیز هست شاید آن جا اعتبار نجاست نمی‌شود. منشأ نجاست را دارد. مثل این که یک روایتی بگوید آقا چرا بول شارع نجس گفته هست؟ یا در خمر، شارع فرموده چرا خمر شارع فرموده نجس است؟ و چرا فرموده حرام است؟ می‌گوید چون کبد را خراب می‌کند، چون فلان می‌کند. این مثل آن علل است. می‌گوید چون خاستگاهش یک جای ناجوری است از این جهت اعتبار نجاست در این شده. نه این که این نجاست عرضیه پیدا

کرده. به خصوص اگر ما یُخْرَجُ را یُخْرَجُ بخوانیم؛ تشدید که ندارد قرائت و سماع هم که نیست ممکن است این جوری بوده. امام فرموده «لأنّ لبنها یُخْرَجُ» می‌گویند خریج جامعه فلان یعنی فرآورده آن جا است، نه یعنی از آن جا بیرون آمده، خروج پیدا کرده، مرور بر آن جا کرده یعنی این چون فرآورده آن جا است پس بنابراین حامل یک قذاراتی است، یک میکروب‌هایی، یک چیزهایی است. شارع باعث شده بگوید نجس است، اجتناب بکنند مردم. اگر به آن‌ها خورد بروند آب بکشند، بروند بشورند، شستشو کنند. همین جوری که... عذره را چرا؟ ممکن است عذره برای این است که واجد یک چیزهایی است، میکروب‌هایی است، امراضی است، شارع می‌گوید آقا این نجس است. باید از آن اجتناب بکنید. هر وقت به جایی خورد باید بشورید. ممکن است جهات ما چه می‌دانیم الله عالم که مصالح این‌ها، ملاکات احکام چه اموری است. ممکن است این چینی باشد. پس بنابراین، این که مستدل استظهار فرموده که این روایت، این تعلیل معنایش تنجس لبن جاریه است لملاقات المئانه پس بنابراین مئانه خودش نجس است و منجس است و بول در مئانه نجس و منجس است این فقط علی اساس یک احتمال است، ظهوری در روایت شریفه در این جهت نیست. محتمل است این باشد محتمل هم هست معنایش آن باشد که عرض کردیم.

س: ...

ج: بشود.

س: لبن هم اضافه می‌شود؟

ج: بله. فلذا یکی از اشکال‌ها همین بود که این روایت دارد لبن جاریه را می‌گوید از اعیان نجسه هست، این خلاف مسلّم است. چه بگوی لب جاریه من اعیان النجسه هست، چه بگوی لب جاریه متنجس است و از اعیان نجسه نیست هر دو خلاف مشهور است و مسلّم است؛ کسی از فقهاء به این فتوا نداده الا من شدّ منهم.

س: ...

ج: ...

به خدمت شما عرض شود که اشکال دهم:

اشکال دهم این است که همه این چیزها را پذیرفتیم که این همان معنایی است که مستدل می‌گوید. خب این غایة دلالة الحديث چیه؟ این است که بواطن محضه نجس هستند، متنجس هستند، منجس هستند. خب شما به چه وجه آمدید بواطن غیرمحضه را ملحق کردید؟ گفتید للاجماع المركب یا گفتید للألویة العرفیه. این اجماع مرکب کجاست؟ این اجماع مرکب اولاً که حدسی که حالا ممکن است زده بشود ولی حالا همه همین جور می‌گویند؟ ممکن است کسی بگوید ما نمی‌دانیم. این نوشته فقهاء نیست ما در جایی ندیدیم. این یک حدسی است گفته می‌شود اگر بگردد به اولویت خب حالا راجع به اولویت... یعنی از باب اولویت می‌فهمیم بابا این، این قدر اولویت دارد معلوم است هر فقیهی می‌گوید. این می‌شود اجماع علی القاعدة. علاوه بر این که ممکن است مستند به روایات باشد. یعنی می‌گویند ما این روایاتی که گفتیم چون از باب ضعف سندش، از باب این چیزها نمی‌گوییم. اگر سندش درست بود می‌گفتیم. یعنی می‌شود اجتهادی. این باعث این نمی‌شود که قول معصوم علیه السلام برای ما کشف بشود. وقتی در مقام محتمل

المدرکیه وجود داشته باشد که آن‌ها درسته این قضیه شرطیه را می‌گویند ولی قضیه شرطیه‌شان براساس مدرکی است که اجتهادی است، استنباطی است. می‌گویند الان ما این مدرک را قبول نداریم چون سندش را ضعیف می‌دانیم، چون معارض دارد مثلاً. ولی اگر این‌ها نبود می‌گفتیم. یعنی اگر این اشکال... فقط اشکال همین دو تا است. اگر این نبود، خب بله به مقتضای آن عمل می‌کردیم. این جا کاشف از قول معصوم برای ما نمی‌شود.

س: ... قول به عدم می‌گفتند لازم نیست همین که مخالف پیدا نکنیم به این معنا...

ج: نه. اتفاقاً عکسش هست.

س: قائل به تفصیل ما نداریم.

ج: نداریم. یعنی ننوشتند، نگفتند، اظهار نکردند. آن که به درد ما می‌خورد این که همه بگویند فصلی نیست. نه ما فصلی ندیدم. خب ندیدن اعم از نبودن است. عدم الوجودان لایدل علی عدم الوجود.

س: برای اجماع مرکب این را گفتند ولی برای عدم...

ج: آن جا همین. فلذا آقای آخوند قدس سره توی کلماتش توی کفایه می‌گوید آن که به درد می‌خورد عدم الفصل است لا عدم القول بالفصل.

و اما اولویت، اولویت عرفیه که اگر شارع آن جا را اعتبار نجاست کرده به طریق اولی باید این جا را هم اعتبار نجاست بکند و منجسیت بکند. این هم فارق عرفی وجود دارد نمی‌شود قطع به اولویت پیدا کرد. حتی عرفاً. چرا؟ برای خاطر این که این بواطن غیرمحضه خیلی مورد ابتلاء است، ممکن است شارع این جا مثل لولا أن اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک. پیامبر(ص) نقل شده از وجود مبارک‌شان که فرمود اگر نمی‌خواستم که مشقت بر امتم وارد کنم امر به سواک می‌کردم، مصلحت سواک یک مصلحت خیلی بالایی است ولی جلوی این که امر به سواک بکنم به خاطر آن مصلحت را چی گرفته؟ این که مشقت‌آور است بگویم واجب است. معمولاً شب‌ها می‌خواهد بچه‌ها یا بزرگ‌ها هم همین جور می‌خواهند بخوابند زورشان می‌آید بروند مسواک بزنند دیگه خوابش گرفته و فلان، الان یک چیزی خورده برود مسواک بزند یا بعد از هر نمازی، بعد از هر وضویی از جزء مستحبات که هست ولی امر وجوبی ندارد. چرا؟ چون مشقت‌آور است. بنابراین توی احکام شرعیه یکی از عناصر مورد نظر شارع این است که از جعل این حکم مشقتی لازم می‌آید یا نمی‌آید. گاهی مشقت هم لازم می‌آید مصلحت جوری است که می‌گوید باید این مشقت را تحمل کنم مثل روزه. مگر به حرج برسد. جهاد، اصلاً اصلش مشقت است. دادن واجبات مالیه، حج این‌ها همه مشقت دارد ولی خب مصلحتش جوری است که آن جاها اراد المشقة؛ اما یک جاهایی این قدر نیست، خودش سبک و سنگین می‌کند می‌گوید این جا نه. خب باطن نجس باشد حالا کی آدم به باطن کار دارد، حالا معمولاً مگر یک فرضی حالا محل ابتلاء واقع بشود مثل این که حالا همین جا شیر از آن جا درآمده باشد. اما دهان هر روز کار به آن دارد، بینی هی دم رعاف دارد، فلان دارد، گوش هم جور است، فلان. بگوید این جا نجس است، آن داخل نجس است باید بروی بشوری، برای نماز باید چه کار بکنی. خب این مشقت دارد از این جهت، درسته هر دو اصل مصلحت را دارد، ممکن است برای اعتبار نجاست و منجسیت ولی آن که باطن است آن لایزاحمه مسأله

مشقت و این‌ها. این یزاحمه، این هم یک حرف عرفی است. وقتی این اشباه و انظار را انسان در شرع می‌بیند عرفی است. بنابراین باز جزم به اولویت هم در این جا محل تردید و محل اشکال است.

خب بنابراین این‌ها وجوه عشره‌ای بود که اگر شما آن هشتم را که ما به پنج بیان به خدمت شما عرض شود که بیان کردیم اگر آن را اضافه بکنید خب. ولی حالا آن‌ها همه‌اش بیانات هشتم بگویند. این جا ...

س: ...

ج: نه نه، ... مشقت نیست اگر حرج پیش بیاید. این‌ها توی فلسفه احکام است نه بعد از این که حکمی را برای ما گفتند.

خب این جا به خدمت شما عرض شود که اشکال دیگری که وجود دارد که ما دیگه به عنوان اشکال عرض نمی‌کنیم این است که سند این روایت مشتمل بر نوفلی است. عن النوفلی عن السکونی عن جعفر عن ابیه علیهما السلام.

نوفلی محل کلام است شدیداً بین الاصحاب که این... چون توثق خاص ندارد، البته جرح هم ندارد. الا این که احتمالاً ایشان عامی است مثل سکونی. اما جرح ندارد، اما توثیق خاصی هم جایی ندارد منتها در کامل الزیارات وجود دارد شاید توی تفسیر علی بن ابراهیم وجود داشته باشد. فلذا محل کلام واقع شده. شهید صدر و بزرگانی می‌فرمایند نوفلی وثاقتش ثابت نیست فلذا روایات مشتمل بر نوفلی را غیرحجت می‌دانند. مرحوم آقای خویی چون قائل به کامل الزیارات بودند فی سالف الزمان تا این اواخر روایات مشتمل بر نوفلی را اشکال نمی‌کنند.

بنابراین، این مبنایی می‌شود، یک بیاناتی در این جا هست ما قبلاً هم مفصلاً راجع به نفلی بحث کردیم. این جا چون دیگه حالا اشکالات متعدده بود و بحث دیگه معلوم بود که بحث از نوفلی نیست فعلاً بحث از نوفلی را دیگه وارد بحث تفسیرش نمی‌شویم که این بحث خیلی دیگه خیلی گسترده نشود اگر جایی روایتی فقط منحصر بود امرش به این که نوفلی را باید درست کنیم آن جا ان شاء الله دو مرتبه تکرار می‌کنیم ما قلناه سابقاً.

س: ...

ج: بله آن موقع به خاطر کامل الزیارات. اگر در تفسیر علی بن ابراهیم هم در جایی که من التفسیر است. یا بگویم کل آن، آن هم بحث‌هایی که کردیم اگر توی تفسیر علی ابن ابراهیم باشد لا بأس.

یک حرف دیگه‌ای هم هست که این نوفلی باب سکونی است. یعنی ما روایات سکونی به جز نوفلی الا نادراً به دست ما نرسیده. شیخ طوسی در عُدّه فرموده عملت الاصحاب به روایات سکونی. این جا خواستند بعضی‌ها استفاده بکنند بگویند بابا روایات سکونی که از غیر نوفلی به دست اصحاب نرسیده اصحاب علم غیب هم که به روایات سکونی نداشتند پس معلوم می‌شود این طریق را قبول داشتند که به روایات سکونی عمل می‌کردند. چون باب السکونی کیه؟ نوفلی است. شیخ می‌فرماید اصحاب به روایات سکونی عمل کردند. این معلوم می‌شود پس به نوفلی اعتماد داشتند و الا راهی نداشتند به روایات سکونی. این یکی از بهترین دلیلهایی است که گفته می‌شود برای وثاقت نوفلی. اما خب مثل

محقق شهید صدر و این‌ها به این کلام لایابون بهذا الکلام اشکال دارند لابد. شاید یکی از اشکالات هم همین باشد که طرق واصله الیوم بایدینا این چنین است؛ اما نه این که در آن ازمنه اصحاب هم این چنین بوده به شهادت این که شیخ طوسی خودش در مشیخه در فهرست می‌گوید بعض طرق را من ذکر کردم، همه طرق را ذکر نکردم. بنابراین شاید اصحاب مضاف بر این طرقی که از ناحیه نوفلی هست طرق دیگری هم برای این داشتند به سکونی. فلذا... بله اگر انصافاً این جوری بود که اصحاب عمل کردند هیچ راهی هم جز نقل‌های نوفلی از سکونی وجود نداشت خب این ملازمه قهریه داشت به این نوفلی را قبول دارد و وثاقتش را قبول دارد. ولی چون این مسلم نیست از این جهت.

س: ...

ج: باشد.

س: خب خود شیخ هم فرموده که اقوال سکونی معتبر است.

ج: سکونی را فرموده معتبر است. نه که نوفلی را فرموده باشد معتبر است. گفته اصحاب به روایات سکونی عمل می‌کنند. سکونی را نام برده گفته عمل می‌کنند قهراً یعنی وقتی ثابت بشوند برای آن‌ها. وقتی سند روایت درست باشد. اصحاب به روایت زراره عمل می‌کنند، بله وقتی که معلوم بشود زراره گفته. حالا یک نفر غیر ثقه‌ای از زراره نقل کرد باز هم عمل می‌کنند؟

خب این دومین دلیل بود بر قول اول که تنجس باطن غیرمحضه بود.

دلیل سوم بر تنجس باطن غیرمحضه عبارت است از الغاء خصوصیت عرفاً.

س: ...

ج: بله دیگه. از این روایت اشکال پیدا می‌شود حالا...

س: نه کلاً شما اولویت را در آن تشکیک کردید.

ج: در همه جای عالم نه، در این جا.

س: ...

ج: بله. پس روایتی که مال باطن محضه بود نمی‌توانیم این جا را از آن استفاده کنیم مثل روایت ثانیه. همه روایات این جوری نیست؛ آن روایت اول که این جوری نبود. طایفه اولی که جواب دادیم این جوری نبود. مال دم رعا ف بود و مال دهان بود و این‌ها بود آن اصلاً. حالا این بیان سوم، دلیل سوم هم که داریم اقامه می‌کنیم ربطی به محضه ندارد.

دلیل سوم این را می‌گوید: می‌گوید آقا شما اصلاً در باب نجاست مگر یک عنوان عام دارید؟ معمولاً نجاسات با چی استفاده شده؟ با الغاء خصوصیت استفاده شده. گفته اصاب ثویی دم رعا ف. حضرت فرموده آب بکش. شما می‌گویید بابا ثوب خصوصیت ندارد تعدیه می‌کنید به سایر اشیاء چون می‌گویید خصوصیتی عرف نمی‌فهمد، همین روایتی که عمار ساباطی چی بود آن جا؟ این بود که حضرت فرمود «یغسل کل ما اصابه ذلک الماء» آن چی بود؟ آن بود که آب قلیلی بود توی آن موش مرده افتاده بود یا موش افتاده بود و

مرده بود. خب شما از آب تعدی کردید به چیزهای دیگه، از موش هم تعدی کردید به چیزهای دیگه. گفتید عرفاً این جاها فرقی نمی‌فهمیم. این‌ها را از باب مثال می‌دانند، خصوصیت نمی‌فهمند. خب این الغاء خصوصیت همه اشیاء دارد، دهان هم همین جور فرقی نمی‌فهمد می‌گوید آقا اصاب دستت، می‌گوید برو بشور، پایت را، می‌گوید برو بشور. خب دهان هم همین جور. این الغاء خصوصیت فرقی عرف نمی‌فهمد. پس بنابراین، به همان دلیل که از روایات وارده در موارد خاصه ما تعدی می‌کنیم به سایر موارد قولاً واحداً، همه فقهاء خلفاً و سلفاً و این فهم عرفی را همه قبول دارند، واقعاً هم همین جور است، مال دهان هم همین جور است، مال گوش هم همین جور است، مال چشم هم همین جور است. چه فرقی می‌فهمد که اگر خون خورد به این جا، این جا را نجس می‌کند. خورد توی چشم، چشم را نجس نمی‌کند. چون آن باطن است، نمی‌دانم غیر محضه است، این بیرون است. فرقی بین این گوش و آن گوش نمی‌بیند که. این مطلبی است که گفته می‌شود و لعل بسیاری از بزرگان که می‌گویند فرقی نمی‌کند متنجس می‌شود ممکن است البته مثل آقای خویی و این‌ها این را نگفتند. آن‌ها به آن دلیل، به آن روایت تمسک کردند. اما بسیاری از بزرگان هم که این‌ها را مسلمات گرفتند و دیگه حرفی نزنند لعل بر اساس این باشد که این جا فرقی با آن جاها نمی‌کند روشن است که یکی است. ممکن است دلیل‌شان این باشد.

خب این حرف فی نفسه لایخلو من قوة بلکه بعضی شاید به همین دلیل می‌گویند دیگه خون هم همین جور است؛ خون خون است نجس نجس است داخل و باطن ندارد که، بول نجس است داخل و باطن ندارد.

س: ... علم به عدم فرق را می‌خواهیم برایش الغاء خصوصیت یا عدم علم به فرق کفایت می‌کند.

ج: نه علم به عدم فرق می‌خواهیم. عرف... علم داریم که عرف فرق نمی‌گذارد. یعنی گوشت این جا با گوشت توی دهن نمی‌گوید فرق می‌کند اگر خون خورد این جای صورتش می‌گوید نجس شد، اگر خورد به لبش داخلش یا به زبانش می‌گوید نه. این گوش با آن گوش چه فرق می‌کند پیش عرف؟ فرقی نمی‌کند. مثل این که پیراهن و شلوار. بگوید نامش را من سؤال کردم اصاب ثوبی، نگفتم شلوازی شاید حکم ثوب و شلوار با هم فرق می‌کند. عمامه و کلاه مثلاً با هم فرق می‌کند، جوراب و رختخواب و لنگ و حوله و این‌ها فرق می‌کند، نه.

س: استاد این که استبعاد است.

ج: استبعاد نیست فهم عرفی است. نه این استبعاد داریم می‌کنیم چون مستبعد است. عرف این جاها را مثال می‌فهمد. یعنی معلوم است مرادش کلی است. یعنی این آقا یک چیزی با این برخورد کرده. شیء برخورد کرده، این جوری.

س: بواطن محضه پس می‌توانیم...

ج: بله دیگه روی این حساب اگر این جوری گفتیم حالا ... این مطلب.

اما جوابی که ما داریم که این جواب سابقاً دادیم در روایت دوم هم همین جواب را می‌توانستیم بدهیم حالا آن جا مغفول گذاشتیم ندادیم و این جا. و آن این است که بله این مطلب وجود دارد. یعنی ظاهر مطلب این است که فرق عرفی آدم نمی‌فهمد. ولی یک

شواهدی این جا وجود دارد که ما را به تردید می‌اندازد. آن شاهد چیه؟ آن شاهد این است که همه عرف این را قبول دارند که این جا اگر نجس شد به زوال پاک نمی‌شود. باید آب بکشی. ولی توی دهن، توی بینی عند الزوال همه پاک می‌دانند. عند الزوال دیگه کسی نمی‌گوید باید بروی آب بکشی. توی چشمت را باید بروی آب بکشی. توی گوشت را باید بروی آب بکشی، توی دهانت را باید بروی آب بکشی. عند الزوال این مسلم است. حالا این عند الزوالی که مسلم است ریشه‌اش کجاست؟ محتمل ریشه‌اش این باشد که اصلاً چون نجس نشد. یا نه، نجس شده بود زوال مطهرش هست. چون چنین امری وجود دارد یک شائبه این چنینی وجود دارد گفتیم ما نَشْکُ که عند الروات، عند الناس در زمان صدور این روایات آیا یک ارتکاز واضحی بوده که بابا این‌ها که نجس شدنی نیست اگر امام می‌فرماید یغسل؛ بشور یا این روایات مال آن جایی است که نجس می‌شود این‌ها که نجس شدنی نیست. ما وقتی بچه بودیم یادمان هست مادر بزرگمان و بالاخره از اطرافیان خدا همه‌شان را رحمت کند می‌گفتند دهن کر است؛ به ما بچه‌ها این جوری می‌گفتند می‌گفتند دهن کر است عیب ندارد؛ می‌گفتند دهن کر است. یعنی همین جور که آب کر... چون آن موقع حوض بود دیگه. شیر و این‌ها که... حوض بود. معمولاً توی خانه‌های حوض را کر می‌گرفتند برای این که ... دو کر مثلاً سه کر برای این که دست‌شان و این‌ها، لباس توی آن بشورند، چه بشورند دیگه منفعل نمی‌شود، قلیل نماید. خب بچه‌ها می‌دانستند آب کر با آب توی سطل فرق می‌کند. آب سطل را دست به آن بزنی نجس می‌شود. آب کر هر کاری بکنی نجس نمی‌شود. می‌گفتند دهن کر است. یعنی همان جا را دارد آن جا چه جوری نجس نمی‌شود. این جا هم همین جور است. خب ببینید...

س: ...

ج: آهان خانواده‌های متدین این شکل بودند. پس احتمال می‌دهیم این ارتکاز مخاطبین ائمه علیهم السلام در اثر ... البته این ارتکازات همین جوری پیدا نمی‌شود. واجب الوجود نیست منشأی دارد، از یک جایی پیدا می‌شود. این ارتکازات ممکن است این چنین از تکذباتی در آن ازمه وجود داشته و همین طور که گفتیم در اصول و در فقه شهید صدر هم فرموده است که ما اگر احتمال وجود یک چنین ارتکازی، آن هم احتمالی که شاهد دارد نه همین جوری نشستیم یک احتمالی نیشقولی می‌دهیم لعل فلان. نه احتمالی که شاهد دارد مثل این جا. این جا اخذ به اطلاق نمی‌توانیم بکنیم چون اصاله عدم القرینه‌ای، چیزی این جاها جاری نمی‌شود به بناء عقلاء. اخذ به اطلاق وقتی می‌توانیم بکنیم که قرینه برخلاف نباشد. اگر چنین قرینه‌ای وجود داشته باشد که یصح الاتکال علیها و متکلم می‌تواند بر آن اتکال کند خب اطلاق منعقد نمی‌شود.

س: ... روایت عمار.

ج: نه این جا به روایت عمار کار نداریم. به روایات وارده متفرقه در بول، در عذره، در دم، در چه، در چه... که از آن‌ها می‌خواهیم الغاء خصوصیت بکنیم نسبت به ملاقات‌شان.

س: ...

ج: هر چی ملاقات کند، ثوب باشد، بدن باشد، این بدن ظاهرش باشد، باطنش باشد، باطن محضه‌اش باشد، غیر محضه باشد. هی می‌خواهیم الغاء خصوصیت بکنیم دیگه. می‌گوییم نه با توجه به این ارتکاز اگر وجود داشته باشد این الغاء خصوصیت عرفیه محرز نمی‌شود برای ما. فتأمل این جا یک سؤال است، فتأمل اشاره به آن سؤال است که

ببینیم در ذهن کسی بیاید ببینیم جوابش چی خواهد بود. بنابراین، این دلیل سوم هم به این جهت مناقشه دارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.